

بمناسبت جلسه بحث حول بحران :

جای خالی بحران

دانشجویان ایرانی در فرانسه

هوادار سابق سازمان پیکار

۸۵/۳/ ۲۹

مناسبت جلسه بحث حول بحران :

جای خالی بحران

در هفته گذشته ، در محیط تجمع نیروهای سیاسی دانشجویان ایرانی در پاریس (سپت) فراخوان دعوت به سمیناری برای بحث حول "وضعیت جنبش کمونیستی و بحران" از جانب چند نیرو پخش گردید .

به مناسبت برگزاری چنین نشستی ما ، هواداران سابق پیکار^۱ به توضیح چند نکته میپردازیم . در درجه اول ، در این نوشته کوتاه ، مطالبی را در مورد بحران ذکر میکنیم که اگر در نشست مذکور حضور میداشتیم ، آنها را طرح نموده و مفصلتر به بحث میگذاریم ، و سپس ، در پرتو بحثمان توضیح میدهیم که چرا و چگونه ما در آن نشست شرکت نداشتیم . به اعتقاد ما ، این دو مبحث یعنی نظر ویژه ما در مورد بحران ، در همین شکل ابتداییترین خطوط تحلیل ما ^{نیز} و ^{نیز} حضور ما در آن نشست ارتباط لاینفکی با یکدیگر دارند .

× × ×

دیگر اکنون ، برای هر فردی که با مسائل جنبش چپ اندکی آشنایی دارد ، مقوله بحران مفهوم جدید و نو ظهوری نبوده و بی تردید امروز به عنوان یک نمود انکارناپذیر جنبش سیاسی ایران و عالمی پراهمیت در هر گونه تحلیل علمی در جهت دریافت اوضاع سیاسی است . بحران عمومی جنبش سیاسی و بویژه بحران جنبش چپ را فقط خیالبافان و عوامفریبان ممکن است منکر شوند .

این سرکوب ، شکست ، پراکندگی در صفوف جنبش چپ ، یاس ، پامفلیسم و ... همه نمودهایی گوناگون بودند که حداقل رسالت خود را در صحنه اجتماعی با قابل درک نمودن زیربنای ایدئولوژیک خود یعنی بحران فراهم سازند . درک بحران

همیشه چپ ، درك بحران در جنبشی است که بدون پشتوانه ایدئولوژیک متکی بر طبقه

بالنده و دوران ساز تاریخ حرکت داشت و به همین جهت ناتوان از متجسم نمودن رسالت

تاریخی طبقه کارگر بوده است .

اما از پذیرش ظاهری ، صوری و کلامی بحران تا دریافت واقعی آن راهی دراز است هر چند که خود این دریافت واقعی هنوز فی نفسه پاسخ به بحران و نفی آن محسوب نمیگردد ، اما طرح واقعی سؤال حیوانی از پاسخ خود را نیز در خود دارد . " بشر هرگز نمی تواند سؤالی برای خود طرح کند که شرایط پاسخگویی به آنرا نداشته باشد . " (مارکس) همان شرایطی که طرح يك سوال را ممکن میسازد ، امکان پاسخ آنرا نیز فراهم میکند .

در چنین شرایطی بوضوح جریانات چپ نمی توانند حیات بی دغدغه خود را ادامه دهند . آیا این جریانات نباید هر کدام در خویشتن خویش نگریده و سهم انحراف خود را در انحراف بزرگ حاکم بر این مجموعه بشکافند ؟ چگونه میتوان ، بار دیگر بدون نقد ریشهای واقعیت ایدئولوژیکی که به ابعاد و در اشکال گوناگون این سازمانها و جریانات را در برگرفت و با هزاران بند در رگ و پوست این مجموعه جریان داشت و دارد و در هر برخورد خاصی ، خط سیر اندیشه و عمل این مجموعه را به خود آلوده میسازد ، به تکرار دوباره و باز تولید خود در همان خط کاذب تجربه شده بپردازد ؟ چگونه میتوان به کارگران و زحمتکشان و عناصر انقلابی آگاهی که امید و اعتقاد خود را به راه آینده و آرمان درخشان سوسیالیسم در این جریانات متجسم می دیدند ، و بخاطر این آرمانها تا پای جان مقاومت و فداکاری کردند ، از آنچه گذشت هیچ نگفت یا آنرا به بدکرداری فلان فرد و فلان اغتاق و حادثه نسبت داد ؟ چگونه میتوان این تجربه تلخ را ، با همه قربانیها و شهادت هایش به عنصری واقعی و مثبت در راه آرمان آنان مبدل نمود ، بدون آنکه به تجزیه و تحلیل و نقد همین شکست دست زد ؟ پذیرش بحران به مفهوم تاریخی

و اجتماعی آن ، یعنی تعمق در ابعاد ایدئولوژیک گسترده آن و با اتکا به نقد اندیشه و عمل برخاسته از این جهان بینی ، شرایط جامعه ایران ، بصورت عمومی چنیــــن تعمقی را در هر سطحی ضروری و الزامی نمود . بدین سان نقد به مثابه پروســــهای عینی به درهم شکستن همان نمود های عینی تفکر حاکم و بینش اپورتونیستی نشســــت . آنچه تجسم این جهان بینی بود و آنچه با پراتیک خود ، در عینیت جاری نمیتوانســــت آرمان کارگران و زحمتکشان را واقعیت بخشد ، با تمام بیانه های خود ، دچار شکستی عظیم گشت . کل آنچه جنبش سیاسی ارزیابی می گردید ، در شرایط ویژه برآمد مبارزه طبقاتی ، تمام زیربنای پنهان این تفکرات را تا به آخرین نتایج منطقی خود (در جریان واقعیت قاطع و رادیکال) به برخورد عریان و صریح مجبور ساخت . قــــوای ایدئولوژیک پنهان جریانات ، عمیقترین تفکرات پنهان آنان را مجبور به سیری سریع تا آخرین نتایج تکامل نظری و منطقی آنان نموده و تا پایان عملی آن سوق داد .

سیر تاریخی مبارزه طبقاتی با پیگیری بیرحم خویش ، پیگیری نظری و عملی را ، " به قهر " به جریانات سیاسی تحمیل نمود . آنچنان پرده های ابهام دریده شد ، که نفس مقاومت در برابر نیاز عینی صراحت نظری و عملی ، خود بیان تجسم یافته چهره کریهی بود که خود را می پوشاند . هر چیز به انتهای محتوم خویش رسید :

بورژوازی در قدرت در جهت هر چه موثرتر نمودن سرکوب تلاش و تثبیت خویش ، به نقد عملی خویش دست زد تا یکپارچه به نیاز سیاسی اقتصادی سرمایه داری ایران بپردازد . خرد بورژوازی در مظهر مجاهدین تزلزلات بورژوائی خود را به برنامه های کامل و منسجم تبدیل نمود و زد و بند های پنهان ، به اتحاد آشکار با بورژوازی رسید .

ترورهای بی شمار به تلاشهای کودتاگرا نه و پیوند با ماشین ارتشی تبدیل گشت .

ضد امپریالیسم صوری به برقراری دیپلماسی ضد انقلابی بورژوائی و . . .

رویزیونیستهای توده های و اکثریتی از مبلغین زیرک رژیم و راه رشد ، به مدافعان

راستین اسلام و جمهوری مبدل شدند و تا پایان عملی فاجعه آمیز نظریات خود بی مهابا
پیش ناخستند : به سپاه پاسداران تبدیل شدند و به شکار عملی انقلابیون پرداختند .

اپورتونیستهای خروشچنی حول پلانغرمی لیبرالی با گل سرسبد خواست مجلس -

موسسان پیش آمدند ، سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) غنکهای خاک گرفته -
خود را بدست گرفته و جوخه های رزمی را فریاد زد ، ... و ماهیت خویش را که
در جنگ با موضعی سراپا شونیستی نشان داده بود ، اینبار در برنامه های بورژوا
لیبرالی با چاشنی آنارشیسیم عجین کرد . خروشچنیستهای راه کارگرا از شرکت
در جنگ به نفع رژیم و تشویق کارگران به تولید و تولید و اضافه تولید ، یکباره به تشکیل -
شورا و شعار سرنگونی رسیدند و "انقلاب مرده" را زنده دیدند ! تا بالاخره در پایان
حرفها ، و از آنجا که شرایط حاد ، عینیت یافتن حرفها را می طلبید ، کذب گفته ها
را در واقعیت اعلام انحلال تشکلشان به نمایش گذاردند .

اما طیفی از جنبش چپ ، آنها که به خط ۳ مشهور بودند ، نیز واقعیتی درخشان
- ترا آشکار ساختند . اگر آنان بودند که بسیار سریعتر از دیگران به افشای چهره
ضد انقلابی رژیم همت گماردند ، اگر آنان پرده "ضد امپریالیسم" صوری را در مقابل
واقعیت ارتجاعی رژیم بورژوایی و عملکردهای ضد کارگری آن از هم دریدند ، اگر آنان
عمق ضد انقلابی بورژوایی شعار عوامفریبانه "نه شرقی نه غربی" را آشکار ساختند ، اگر
آنان - نه مثل خروشچنیستها که "مرگ بر امریکا" ی صوری را بیان ضد امپریالیسم رژیم
می دیدند ، و با سکوت برای "زنده باد شوروی" کف می زدند ، نه مثل سه جهانیهها
که در "نه شرقی نه غربی" رویای "استقلال بورژوازی ملی" و متوسط را در دل می پروراندند
به افشای سیاست خارجی ارتجاعی رژیم دست زدند و زد و بند های پنهان با امپریالیستها
را ، چه در شکل و شمایل غرب و چه در شکل ظاهر فریب شرق ، افشا نمودند .
اگر آنان بیش از همه بر تضاد کارگران و زحمتکشان از یکطرف با رژیم سرمایه و ماشین

دولتی آن از طرف دیگر، تضاد دموکراسی با دستگاه سرکوب بورژوازی، تضاد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، با ماهیت رژیم حاکم و ۰۰۰ اصرار ورزیدند، مانع از آن نشد، که اپورتوننیسم حاکم بر همین جریانات با شدت و ضعف گوناگونی، در مقاطع بعدی آنچه را بصورت نطفه‌ای در هر کدام آنها طرح گشته بود، با شدت اساسی به پایان تکامل خویش رساند.

تزلزلات قدیمی این جریانات خود را در هر مقطعی کم و بیش آشکار ساخته بود: خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا، تهاجم رژیم به دانشگاه حمله رژیم به خلقها، موج سرکوب آزادیهای دموکراتیک، حوادث دانشگاه و بالاخره جنگ بسیاری از این نیروها را در هم شکست.

عمده‌ترین نیروی خط ۳، سازمان پیکار که با اقت و خیزهای معینی این تند پیچها را با موفقیت نسبی پشت سر گذارده بود، در برخورد به یک ست شدن موقت بورژوازی و اخراج بنی‌صدر از دستگاه دولتی، در یک لحظه تمام پیشینه انباشته شده انحرافات خود را یکجا به نمایش گذارد.

پیکار در خود مجموعه نظرات متضاد را آشتی داده بود. اوضاع عمومی جامعه تا شرایطی از حدت یابی برخورد ها و ستیزهای طبقاتی، نمیتوانست تعادل درونسی پدیده متضاد پیکار را حفظ سازد. پیکار در این تند پیچها، با چپ و راست زندهای سریع جایگاه خود را می‌یافت (مثال جنگ بسیار گویای این تعادل لغزان بود) اما در همین برخورد ها نیز، بدلیل غیبت یک سیستم فکری صریح، روشن و پرولتری، از پراتیک یک موضع پرولتری و تا به انتهای آن، در پراتیک عاجز بود. پیکار حتی اگر با تنشهای ابتدایی موضع اصولی را می‌یافت، اما در عمل از دادن رهنمود مشخص عاجز بود و در سطح متأخری نسبت به پراتیک، در جا میزد.

پیکار در برخورد به استراتژی عمومی، دچار ابهام و دوپهلوگویی و التقاط بود.

اگر اپورتونیسم موجود در این عرصه در دوران قبل از کنگره دوم به شکل عیان‌تری، بویژه در برخورد به قدرت سیاسی خود را نشان میداد، اما با کنگره دوم، این استراتژی عمومی در پدماى از ابهام نظری فرورفت. پیکار چگونه میتواند بدون تحلیلی علمی از ساخت جامعه ایران، عملکرد و گردش سرمایه، جایگاه آن در سیستم جهانی امپریالیستی و در نهایت، تحلیل علمی آرایش طبقاتی، چنین استراتژی عمومی را بطور مشخص و دقیق تصویر سازد؟ عدم وجود این استراتژی روشن، الزاماً در هر چرخش اساسی، پیکار را به انتخاب تاکتیکی غیرعلمی و نامنطبق با آن استراتژی می‌کشاند، و بدین سان انتخاب تاکتیک، عموماً بی‌ارتباط با یک تصویر عمومی از شرایط و دورنمای جامعه انجام گرفته و در بسیاری مواقع به الگوبرداری تکیه می‌زند. وجود چنین ابهامی در برخورد به استراتژی عمومی، امکان تعرض نظرات راست و اپورتونیستی را در برخورد به شرایط خاص و تدوین تاکتیک رویزیونیستی متضاد با استراتژی روشن فراهم می‌نمود (مثال ۱۱۰ و ۱۰۰).

برخورد شوریک عمومی پیکار نیز الزاماً تابعی از این شکل الگوبرداری و کلاً برخورد به مارکسیسم می‌گردد. برخوردی که بطور نسبی موجب تهی کردن مارکسیسم از مفهوم متحول و زنده و بکارگیری خلاق آن بود. مهمترین قاعده، تحلیل مارکسیستی به مفهوم تحلیل مشخص از شرایط مشخص، جای خود را به برخورد جامد به شوری عام و دستاوردهای نظری مارکسیسم می‌داد.

ادامه منطقی روند استراتژی - تاکتیک، با ضعف در ریشه استراتژی عمومی موجب اتکا به مبانی تاکتیک رویزیونیستی و تعیین سیاست از واقعه تا واقعه دیگر، از این تند پیچ تا تند پیچ دیگر می‌گردد و به برخورد های خاص ضد مارکسیستی در اصول تاکتیکی منجر می‌گشت، (حرکت از تضاد های ضد انقلاب بورژوازی و نه طبقه کارگر، ۱۰۰)

در حیطه وظایف عملی نیز ، در کلیه عرصه‌ها همین شکل اپورتونیستی، حاکمیت منطقی خود را اعمال می‌نمود ، و چه در شکل و چه در محتوای پراتیک عملی، تشکیلات را به کجراه می‌کشاند . سبک کار گذشته ، در عرصه‌های گوناگون عملکرد خود ، ملو از بی برنامه‌گی ، خرده کاری ، ضعف در موارد امنیتی و ... می‌بود . که این ضعف بویژه در برخورد به جنبش کارگری دریافت اشکال گوناگون سازماندهی آن ، و در راه - ایجاد صف مستقل کارگران بارز بود .

در عرصه " بین‌المللی ، پیکار هرگز نتوانست دست به تحلیل جامع و نقادانه " جنبش کمونیستی کارگری " بین‌المللی ^{مؤثر} و سیستمهای ایدئولوژیک گوناگون را مورد برخوردی ریشمائی قرار دهد . عدم صراحت در برخورد به رهبران جنبش کمونیستی و احزاب بین‌المللی ، خود در درجه اول کم بها دادن پیکار به انترناسیونالیسم پرولتری را ظاهر می‌ساخت . کم بها دادن به تحلیل سیاسی جنبش بین‌المللی ، چه در برخورد به گذشته جنبش کارگری و چه در برخورد به ضرورت ایجاد قطب پرولتاریای بین‌المللی ، به مفهوم رها سازی استراتژی عمومی بین‌المللی انقلاب پرولتری جهانی بود .

در عرصه تشکیلات کلیه این انحرافات اپورتونیستی ، الزاماً " موجب عدم تحقق راستین سانترالیسم دموکراتیک می‌گردد . بوروکراتیسم حاکم بر تشکیلات با عدم اعتقاد و تحقق حقوق لنینی اقلیت نافعی مبارزه ایدئولوژیک حزبی و گویای رکود و خمود ایدئولوژیک تشکیلات میگردد . رواج این شکل اپورتونیسم در تشکیلات و در مناسبات آن ، خود - زمینه رشد حرکات محفل گرایانه ، دسته بندی ، فزاکمیونیسیم ، علنی‌گری و انحلال طلبی گشته که در واقع تقاص اپورتونیستی آن حاکمیت اپورتونیسم در مناسبات تشکیلاتی است . در عرصه نظری ، ایدئولوژیک ، تعریف اپورتونیستی و رویزیونیستی از جنبش کمونیستی ، کمونیست دانستن اپورتونیستها و نفی ضرورت گسست از اپورتونیسم در عصر

امپریالیسم و انقلاب پرولتری ، موجب سازش با اپورتونیستها و رها کردن مبارزه قاطع با رویزیونیسم ، به مثابه جدی‌ترین خطر و دشمن پرولتاریای جهانی گشته که این خود به اعتبار وجود مناسبات اپورتونیستی و غیر مارکسیستی مهیا می‌گردد . این انحرافات ، بی تردید پس از ارائه تزاپورتونیستی در پیکار ۱۱۰ ، نمی‌توانست موجب برآمد بحران در پیکار نیز نگردد . بحران در پیکار با اُفت و خیزه‌هایی به تلاشی نهایی تشکیلات منجر گردید . این تلاشی خود نتیجه منطقی ، نه صرفاً حاکمیت خط مشی اپورتونیستی بلکه در عین حال عدم توانایی اپورتونیسم به اعمال تسلط مطلق بر تشکیلات بود . رادیکالیسم درونی این التقاط به طرز ویژه‌ای ، امکان نمی‌داد که پیکار همچون بسیاری دیگر از جریان‌ات چپ که قدم به قدم به رویزیونیسم غلطیدند ، بصورت کامل و در رشدی "آرام" ، به ورطه "رویزیونیسم بغلطد و تلاشی پیکار در عین حال بیان پیروزی و شکست اپورتونیسم حاکم بر آن بود . خط مشی اپورتونیستی ۱۱۰ به جریان اپورتونیستی منسجم‌تری که در جریان بحران سازمانی نیز قرار داشت یعنی "اتحاد مبارزان کمونیست"^{پوست} و از طریق آن جزو کنگره موسس حزب کمونیستی در می‌آمد که الزاماً نمی‌توانست وجود بحران را به رسمیت بشناسد .

بازی با این گذار سرپهر کلیه جریان‌اتی که در عرصه سیاسی جامعه مطرح بودند میبینیم که بیلان چپ بحران را به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل کرد هاست . اما واقعیت شکست ، رسالت خود را تاجائی انجام میدهد که کلیه جریان‌اتی که در این تلاطم مبارزه طبقاتی حضور داشتند ، واقعیتاً ترا به مثابه واقعیت شکست تصوریک خود بپذیرند . و از همینجا به نقد آن شوریه‌ها و سیستم‌های نظری بنشینند که پراتیکشان از آن نشأت گرفته است . در جایگاه کنونی بیلان چپ ، تجربه گذشته جنبش چپ عنصر پراتیک را میسازد . پراتیک شوری کهنه به مفهوم برآمد بحران نه بصورت صرفاً آمپریک (تشخیص شکست جنبش

چپ) بلکه بصورت شوریک سیاسی: یعنی در شرایط بیلان کنونی، در روند تاریخی سؤالاتی در ذهن (تاریخی) شکل میگیرند که سیستم فکری و دستگاه ایدئولوژیک قدیم توان پاسخ به آنها را ندارد. در این لحظه است که مفهوم شکست خود را از قالب صرف یک تشخیص آمپریک، از قالب یک نمود ساده، به مجموعه سؤالاتی برخاسته از پراتیک مشخص، در عرصه نظریاتی که مولد آن پراتیک بود ماند، ارتقاء میدهد. این تعریف شوریک برآمد بحران است: تضاد میان پراتیک گذشته و نظریات شوریکی که در لحظه نخست بصورت مجموعه سؤالاتی نظری از شوری مولد پراتیک گذشته شکل گرفتند. پاسخ به این عقب ماندگی عنصر شوری خاص (خاص در ارتباط با شرایط مشخص مبارزه طبقاتی) فقط و فقط از نقد نظریه قدیمی، ممکن است. اما نقد شوری کهنه، یعنی نه صرفاً یک شوری، بلکه بررسی رابطه شوری - پراتیک قدیم، تجزیه و تحلیل این زوج در سیستم فکری گذشته، طرح سؤال از زوج شوری - پراتیک گذشته، از ورای پاسخ پراتیک در تحقق شوری قدیم، شوری جدید (نقد مثبت) را بر اساس تصحیح انحراف قدیم محقق میسازد. پاسخ به آنچه زوج قدیم بمثابة سؤال در سیستم فکری قدیم طرح میکند، خود بمعنای آغاز پایان است و گشودن گردیدن عنصری نوین در شوری که حامل کیفیتی نوین خواهد بود که در عین حال نفسی سیستم قدیم را در خود دارد، یعنی پاسخی خواهد بود به سؤالی برخاسته از سیستم قدیم. از همینجاست که میتوان بوضوح وجود درکهای آنتاگونیستیک از بحران را مشاهده نمود. الزاماً این درکها در آنتاگونیسم برخورد خود به مقوله بحران، تضادهای شوریک دیگری را نیز در مقولات مستقلاً وابسته و مرتبط به بحران با خود می آورد. مقولاتی مانند مفهوم نقد، مبارزه ایدئولوژیک شوریک پراتیک، ماهیت جنبش کمونیستی، تعریفشان به لحاظ نظری، جایگاه و تعریف اپورتونیسم چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین المللی... در زنجیره بررسی بحران، می بینیم که، چندین حلقه شوریک موجسو

است . زمانیکه شوری ، از واقعیت شکست آغاز میکند ، تا زمانیکه به پایان راه ، یعنی تشخیص شکل ویژه اپورتونیسم حاکم بر جنبش چپ ملی و بین‌المللی و به این اعتبار نفسی بحران ملی و بین‌المللی میرسد ، حلقه "شکست" ، رسالت خود را در نمودار گذردن بحران به پایان میرسد . حلقه ماهیت و دلیل اصلی شکست ، به مثابه زنجیره دوم و پس از آن عامل ایدئولوژی (زنجیره سوم) را برجسته میکند . کنکاش در عامل ایدئولوژی حلقه شوری خاص ، و حلقه نقد گذشته را آشکار می‌سازد . به این مفهوم ، برای سیر کامل این زنجیره تا رسیدن به پاسخ کیفی نوین مبارزه طبقاتی به شرایط نوین مبارزه طبقاتی ، طی این جایگاه‌های شوریک الزامی است .

در حرکت از هر حلقه شوریک تا حلقه شوریک دیگر ، مرزبندی‌هایی حول مسئله بحران انجام میگیرد

جایگاه بحثی که می‌بایست امروز میان جریان‌ات جنبش چپ نیز درگیر شود ، تابع این تصور عینی و تکامل شوری است . جریان‌اتی در سطح جنبش چپ هستند که حتی مقولیه بحران را بصورت صوری نیز پذیرا نمی‌گردند . برای آنان شکست جنبش چپ (اگر شکستی

مرزبندی در درون همان طیف خط ۳ را میتوان در این حلقه تحلیل یافت . دقیقاً "محفلیست‌ها" علیرغم پذیرش واقعیت شکست ، و بحران جنبش چپ ، علیرغم پذیرش عوامل ایدئولوژیک - نظری به عنوان عوامل اصلی شکست و بحران ، در برخورد به حلقه شوری خاص دچار آکاد میسم می‌گردند و شوری عام و آموزش سه منبع سه جز ، را وظیفه قرار میدهند . آکاد میسم حلقه شوری موجب میگردد که حلقه بعد (تابع سیر مشخص بالا با نقد مبارزه - ایدئولوژیک) جای خود را به عامل غیرطبقاتی آموزش شوری عام ، بدهد . ما با این درک از بحران به عنوان تز اپورتونیستی ، آکاد میک "بحران معرفتی" مرزبندی کردیم .

را بپذیرند !) به دلایل کاملاً غیرایدئولوژیک و فنی باز میگرد شکست را بخاطر آن می‌دانند که فلان نقص فنی ، فلان لورفتن ، ۰۰۰ پیش آمد و یا آنرا در قدر قدرتی رژیم بورژوازی جستجو می‌کند . ناغل از آنکه ، اشکال ویژه شکست و انحطاط در جنبش ما ، بوضوح به عوامل بسیار ریشمائی تری از " بد حوادث " و " روزگار " دلالت دارد . و این را نفی کردن ، ندیدن همان دستاوردهایی است که جنبش چپ ، دقیقاً تا بحال و از میان سالها و سالها اُمت و خیز بدست آورده است . اما دقیقاً هر جریانی ، بواسطه هویت خود که در عین حال به معنی مرزبندی سیاسی خود با دیگران و تمایزات خود با دیگران است ، نسبت به این حلقه ابتدائی دور و نزدیک هستند . و باز نسبت به دوری و نزدیکی به این حلقه بحران ، دلایل حتی ریز و درشت تری را اختراع میکنند . می‌گوییم اختراع میکنند ، چرا که این دلایل با عینیت جاری هیچ ربط و مناسبتی ندارد . مثالهای اینگونه برخورد در سطح جنبش چپ متأسفانه فراوان است . رفقای هوادار مشی مسلحانه ، امروز بجای آنکه یکبار برای همیشه به نقد پراتیک گذشته خود و ریشه‌یابی علل ایدئولوژیک نظری آن بپردازند و عقب ماندگی فاحش خود را از بقیه جریانات جنبش که بر این نقد سالهاست دست یافته‌اند جبران سازند ، امروز دوباره و دهمبار ، همان تزه‌های جهانشمول لایتغییر هم استراتژی هم تاکتیک هم همه چیز را احیا می‌سازند . گویا همه بی‌شمی‌ها و شکستها بخاطر درست اجرا نکردن آن تزه‌ها بوده است . آنها از شکست پراتیک آن تزه‌ها ، اثبات آنها را نتیجه می‌گیرند !

سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) بجای برگزیدن سلاح نقد خلاقانه ، چند موضع جزئی را در لابلای مقالات ، تغییر میدهند . حزب توده بینابینی کودتاوارضد انقلاب میشود ، مجاهدین دموکرات ، دشمن میشوند و برخورد دوگانه ، یک‌گانه . جنگ میهنی برای دفاع از انقلاب به عکس خود بدل میشود و غیر عادلانه و ضد خلقی !

جوخه‌های رزمی ، رزم نکرده فراموش میشوند و . . .

راه کارگر ، پس از انحلال ، ناگهان سازمان میشود ، و آنهم سازمان کارگران انقلابی .
همه چیز اعاده حیثیت میگردد ، و کاست حکومتی و فاشیسم خدشده‌ارگشته ، دوباره
ظاهر میگردد . رژیونیسم حزب کمونیست شوروی " هرچه کم‌رنگتر میگردد ، و آوارگان
افغانی (آواره از سوسیالیسم !) مورد لعن و نفرین قرار میگیرند ! و دفاع از میهن
سوسیالیستی و " اردوگاه سوسیالیسم " هرچه جانانه‌تر و آندره‌یف " پرورده " حزب لنین
و کسی که جز در راه منافع طبقه کارگر قدم نهد " میگردد .

تروتسکیستهای کند و کاو از مذاکره با جمهوری اسلامی و دفاع از آن وارد کود گشته
بودند ، بسیار سریع حزبیت خود را فراموش میکنند . علیرغم اتکا به خط مشی مللی
و بین‌المللی ، علیرغم اتکا به انترناسیونال ۴ ، یکباره بحران زده میگردند . تریبون
بحث می‌کشایند و بلافاصله ، هنوز بحثها به پایین تریبون نرسیده ، باز هسته سوسیالیستی
اعلام میکنند و کوله بار تروتسکیسم بین‌المللی را اینبار نه به نام حزب کارگران سوسیالیست که
مبتکر میتینگ‌های " هتل گنتینتالی " بود ، بلکه به نام سوسیالیسم و انقلاب (هسته
سوسیالیستی ، بولتن بحث ، انتشارات ۰۰۰) تبلیغ میکنند .

اتحاد مبارزان کمونیست و حزب کمونیست هم با ائتلافهای حزب ساز و کنگره موسس ،
برنامه چند ساله آکادمیک لایتغیر را ، چراغ راه خود میکنند ، برنامه بی‌تغییر باقی میماند
اما در لابلای اعلامیه‌ها ، زیربنای فکری خود را ، تغییرات ۱۸۰ درجه میدهند . یک
شبه ، ره صد ساله می‌پیمایند ، کلیه سنن " بلشویسم " را احیا میکنند و بزعم خود شان خط
بطلان بر جنبش جهانی کمونیستی می‌کشند ، امپریالیسم شوروی را در جنگ دوم غارتگر و در
جستجوی بازار و . . . و در اوج قدرت ، مسلماً " بحران و شکست بی‌ربطترین مقولهای
خواهد بود که آنها بدان پردازند .

باری . در جایگاه کنونی بیلان چپ ، میتوان در همان حلقه اول ، دودرک -

آنتاگونیك را تشخیص داد . بحث واقعی حول بحران ، صرفاً " با اعلام سمینار بحران برگزار نمی‌گردد . بحث راستین حول بحران ، به جریاناتی مربوط میگردد ، که با اتکا به دستاوردهای جنبش چپ ، بوضوح و روشنی ، از شکست کنونی و بحران - کنونی درس آموختن و قبل از همه در خویشتن خویش جستجو میکنند : آنان که بی‌مهابا گذشته خود را به نقد می‌کشند تا نقد واقعیات را تا درك شوریک آن شکستها ارتقا دهند .

• اگر جریان نام برده (راه کارگر، حزب ، کند و کاو ، هوادار جنبش مسلحانه و ۱۰۰۰) سمیناری حول مسئله بحران برگزار کنند واضح است که برای آنها سخن گفتن از بحران ، راهی برای شانه خالی کردن از بحث واقعی بحران است .

آیا میتوان تردیدی داشت ، که برای همه این جریانات بحران و شکست ، مقوله‌ای است مربوط بدیگران ؟ آیا هرگز راه کارگر که امروز به خود لقب " سازمان کارگران انقلابی " میدهد میتواند به چیزی از شکست گذشته باور داشته باشد ؟ آیا چنین تشکیلی بعد از چنین نقدی و پس از پاسخ دهی به مقوله بحران تشکیل گردیده است ؟ آیا راه کارگر يك لحظه واقعیت شکست خود را در پروسه گذشته جنبش به مثابه مسئله‌ای برآستی ایدئولوژیک تصور نموده است ؟ اگر آری ، اگر برآستی بحرانی مطرح است ، راه کارگر که امیک از نظریات خود را ، حتی ذره‌ای به نقد کشیده است ؟ یا شاید آنها نیز ، انتقاد از خود حزبی را که اولین شرط تحول و حیات سیاسی است برای سازمان کارگران انقلابی ننگ میدانند ؟

آیا حزب کمونیست که شجره^۶ خود را به بلشویسم رسانده است میتواند ذره‌ای به پدیده بحران باور داشته باشد ؟ کدام اصول برنامه آکادمیکی که حزب در کنگره موسس خود پذیرفته بود امروز مورد نقد قرار گرفته است ؟ آیا مواضع خلق الساعه مربوط به

شوروی و استالین پاسخ به بحرانی در عزم بوده است ؟ آیا کند و کاو به گذشته خود
 کوچکترین نقدی دارد که امروز همان حزب کارگران سوسیالیست را بمقیاسی کوچکتر بسا
 اعلام هسته سوسیالیستی ایجاد میکند ؟ آیا تروتسکیسم بین المللی خط مشی خود
 را مورد تردید قرار داده است که کند و کاو در نعتاً " به مقوله بحران ایمان آورده ؟ آیا
 خروشچیفیستهای جناح چپی به مفهوم خروشچیفیسم اعتقاد پیدا کرده اند که امروز یکپای
 بحث بحران باشند ؟ یا رفقای هوادار مشی مسلحانه مشی چریکی را کنار گذاشته اند ؟
 بله در شرایط کنونی بوضوح در برخورد به بحران و در اولین قدم برخورد به این
 مقوله ، دو خط آنتاگونیك موجود است . مرز بندی میان نیروهایی است که بحران را
 می پذیرند ، اما برای دیگران ! و دیگری که وجود بحران را نه فقط برای دیگران ،
 بلکه در خود ، در نظریه و ایدئولوژی خود نیز می پذیرند . دسته اول جریانات هر
 کدام ، بخوبی خود را فقط برخط مشی کمونیستی میدانند و بحثشان حول بحران هیچ
 مفهوم جدیدی ، استخراج شده از واقعیت شکست کنونی نیست . آنها هیچ نمیکنند
 مگر همان کاری که سالهاست انجام میدهند : تبلیغ خط مشی هایی که دقیقاً در همین
 چند ساله اخیر مان یا نسکی و شکستش آنقدر آشکار گردیده است که حتی برای
 تبلیغ آن باید از اعتراف ابهام آلود به بحران آغاز نمود . بدین سان است که نشست
 ۵ نیرو برگزار میگردد . خط واحد این نشست ، فصل مشترك و موضع مشترك آنها
 علیرغم افقهای گوناگونشان این است : دیگران بحران زد ماند چرا که از ما پیروی نمیکنند !
 براستی برای جامعه ای که همه این خطها را تجربه کرده است ، برای کسانی که آنچنان
 تجربه تلخی پشت سر گذارده اند ، دیگر روشن است که هیچ تحولی در جنبش چپ موجود
 نیست مگر حرکت واقعی به پیش . حرکت به پیش ، از اعتراف به موجود نبودن خط
 مشی کمونیستی و حاکمیت بی تردید اپورتونیسم بر جنبش چپ ملی و بین المللی میگذرد .

پذیرش این واقعیت ، اولین قدم هر تحول کیفی و چشم انداز بیلان گسست کنونی - جنبش چپ است .

برای ما همین کافی است که در مقابل این جریانات فریاد بزنیم : " زنده باد بحران ! چرا که هر زنده های میراست .

* * *

سمینار مربوط به بحران ، در پاریس از قراری که مطلع شدیم پس از يك سلسله بحث حول چگونگی تشکیل آن از طریق ارگانيسم "انجمن فرهنگی" توسط نیروهای سیاسی - انجمن ، برگزار شد (حزب کمونیست ایران ، راه کارگر ، کند و کاو و هواداران جنبش مستحانه ، جناح چپ)

قاعدتا " این نیروها پس از تصمیم به برگزاری سمینار جدا از انجمن میبایست در مرزبندی با سنتهای غیر قابل قبول انجمن ، گروههای سیاسی دیگر را به این سمینار دعوت کنند . این کار از جانب این جریانات انجام نگرفت و جریانات سیاسی دیگر در جریان تدارک و اعلام چنین سمیناری قرار نگرفتند ما غلیبرغم آنکه از پروسه ابتدایی بحثها اطلاع داشتیم اما پس از تصمیم گیری به برگزاری سمینار نیروها جدا از انجمن ، ناگهان و در شرایطی که متمایل به شرکت در سمینار بودیم با اعلامیه شتابزده دعوت به سمینار نیروها روبرو شدیم . ما این شکل برگزاری سمینار را در همان چهارچوب سنن غیر دکراتیک انجمن میدانیم و اتخاذ چنین موضعی از جانب این جریانات بی ارتباط با تضاد مفاهیم ما با آنان در مورد بحران نیست .

در این عمل ضد دکراتیک و ستان کند و کاو که امکان از میان بردن چنین سنتی را

داشتند نقش بارز و برجسته‌ای ایفا کردند • گویا این سبک کار برای کند و کاو نیز به

سنت ارتقا یافته است •

دانشجویان ایرانی در فرانسه

هوادر سابق سازمان پیکار

۸۵/۳/ ۲۹